

Course of Islamic paleography by Jan Just Witkam

Tasks for the student:

1. Read the bibliographical description of the manuscript.
2. Carefully compare the images of the manuscript with the proposed transliteration. Get accustomed with peculiarities of this hand.
3. Transcribe in the same way a considerable portion of that part of the manuscript which has not been transliterated. Start where the given transliteration ends. See how far you come.
4. Note remarkable or unusual ligatures and make a list of these.
5. Make an inventory of all signs and peculiarities which are different from modern practice.

MS Leiden Or. 8907

Persian, paper, 256 ff., *nasta'liq* script, dated Ramaḍān 1010 (1602), full-leather Islamic binding. Numerous illustrations.

Kitāb 'Aḡā'ib al-Makhlūqāt wa-Gharā'ib al-Mawjūdat, a Persian translation of the Arabic work going by that name, by Zakariyyā' b. Muḥammad al-Qazwīnī (d. 682/1283), GAL G I, 481. Numerous illustrations in the text, often illustrating just one or two sentences. These illustrations have been identified primarily with the help of the text of the present manuscript itself, and in addition to that with the German translation of volume 1 of the Arabic text (by Hermann Éthé, Leipzig 1868), of the edition of the Arabic text (by F. Wüstenfeld, Göttingen 1848-1849), the illustrated lithographed edition of the Persian text (Teheran 1283), and Norah M. Tingley's *Miniatures from Persian Manuscripts* (London 1977).



Persian translation of al-Qazwīnī's *'Aḡā'ib al-Makhlūqāt*. Illuminated beginning of the text. MS Leiden Or. 8907, ff. 1b-2a.

در آب اندازند در حال ابر باز دید آید وباران باریدن گیرد و آنرا بت خوانند و این حدیث | از ایشان مشهور است و از آن سنگها با خوارزم شاه جلال الدین نمود و جنین کویند بمحمد حسن القزوینی | از معارف قزوین بود که در خدمت خواجه عماد الملک ساوی بودیم حدیث بت میرفت بعضی از | حاضران مستبعد شمرند عماد الملک گفت فلان سنک را بیارید و فلان ترك بیامد او را گفت از نرای | این قوم بت بکن و این حکایت در فصل تابستان بود باعمال ری آن ترك سنک بیابورد و طاسی بر آب کرد و سنک | در انجا انداخت در حال ابر بدید آمد و باران می بارید باران ضعیف پاره زمین بود و پاره نبود فی | الجملة معلوم شد که از | خاصیت آن سنکست و اسمعیل بن احمد السامانی گوید که در بعضی غزوات ترك من ما بیست هزار سوار بودم و | ترك با شصت هزار سوار بیرون آمدند چند بار با ایشان حرکت کردم و غلبه میسر نشد تا يك روزی مملوکی || از ممالک من بیامد و گفت خویشی مرا در میان این ترکست مرا باز شناخت و گفت مارا مردیست | اگر خواهد باران و برف و ترك آرد او را حاضر کردیم گفت فردا ترك بر شما خواهد بارید ترکی | عظیم شمارا هلاک کند اسمعیل گفت این مملوک را زجر کردم و کفتم این چه بدیانست این در قدرت | بشر چگونه باشد و چون روز دیگر بود و روز عالی شد ابری عظیم بدید آمد سپاه از پس کوهی که | ما پشت بدان داده بودیم و منتشر می شد تا انگاه که از ما در گذشت ترسیدیم از هیت آن و آواز | رعد آن دانستیم که آن فتنه است از اسب فرود آمدیم و دو رکعت نماز کردم و لشکر بهمیدیکر می آمد که روی ||

بر خاک نهادم و کفتم اللهم اغثنا فان عبادك يضعفون عن محبتك وانا اعلم ان القدره لك ولا يملك | الضر والنفع الا انت اللهم ان هذالسحابه ان امطرت علينا كانت فتنة للمومنين وسطوة للمشركين | فاصرف عنا شرها بحولك وقوتك يا ذالجلال والقوة گفت بسیار از این تضرع کردم وزاری نمودم و روی | بر خاک نهادم تا انکه بندگان من می آمدند و مرا می گفتند که برخیز که باری عز وجل عذاب از ما دفع کرد و | و بازوی من بگرفتند تا بر توام خواستن زیرا که بر من حدید بسیار بود چون بر خواستم آن ابر از سمت الراس ما | زایل شده بود و بر لشکر ترك ترك می بارید هر ترکی که مر بارید بر هر که آمد هلاک می شد یا سست می شد | و چهار پای ایشان جمله

برمید قوم من گفتند دستوری ده تا بر ایشان ز نیم گفت نعم عذاب الله ادهی (۴) | و امر از ایشان خلق بسیار تلف شد و اندکی از ایشان بجست تا روز دیگر در لشکرگاه ایشان رفتیم و | غنیمت بسیار یافتیم والحمد لله على السلامة **ومنها الواد** امتی عظیم اند در شرقی اول و دوم و ایشان | مخصوص اند بمزید ذکا و عقل و رایب صایب و صناعت دقیق **ومنها احوال التناسخ والنصاری** بیشترین ایشان بر دین تناسخ اند و بعضی از ایشان معرفت باشند بوجود باری تع | لیکن منکر انبیا و اقوال ایشان در دیانت مختلفست و بعضی از ایشان بت پرست باشند و | ایشانرا ملکی بود بر همن اکبر نام و او حکیم اکبر ملکی دانا بود و بیش ایشان امامی مقدم و براهمه از | اولاد اویند و حکمت او استنباط کرده و او ایذای حیون جایز نشمرده و براهمه گوشت هیچ | حیوان نخورند و بیش بر همن هفت حکیم بودند هر یکی گفتند ما نظر کنیم تا از کجاییم و از کجا آمدیم و کجا خواهیم | رفتن و بهر جه آمده ایم **ومنها** گفت ایشان که بیش از ما بودند از نیمی خبر در نباقتند ما هم | در نیابیم **ومنها** گفت اگر مخلوق بر سر حکمت خالق اطلاع یابد آن نقص بود در حکمت و غرض از حکمت | حاصل نشود **ومنها** گفت اول مهم از همه امور آنست که ما نفس خود بدانیم که آن بما نزدیکتر است | از غیران معرفه و حاضر آن هم از معرفت غایبست **ومنها** گفت کسی که او نفس خودرا نداند | هیچ نداند **ومنها** گفت از بهر این معنی واجب شد بعلم متصل شدن و از ایشان حکمت آموختن ||

ومنها گفت انچه واجبست بر مرد آنست که از تحصیل اسباب سعادت نفس خود غافل | نشوند سیما در مقامی که بقا انجا ممتنع بودند باشد و خروج از انجا واجب **ومنها** گفت من نمیدانم که | شما چکوبید درین مقام مضطر آمدیم و اینجا محترم بودیم و ازینجا بیرون خواهیم رفتن مکروه | و اقوال هند در دیانات مختلفست بعضی از ایشان کویند که دینی خانه بلاست و آخرت خانه سعادتست | هر که بآنجا رسد سعادت یافت انکه خودرا هلاک کنند بانواع قتل و خرق تا از محنت دنیا خلاص | یابند و بسعادت آخرت پیوندند و الله اعلم **النظر فی عباد النار من النصاری** یکی از ایشان چون خواهد که خودرا هلاک کند بدر سرای ملک آید و از وی دستوری خواهد انکه او را | بر چهارپایی نشانند و در میان شهر بگردانند با طبول و بوقات و بر وی جامه حریر بود لیکن بر خود دریده ||



Illustrated Persian translation of al-Qazwīnī's 'Ağā'ib al-Makhlūqāt. MS Leiden Or. 8907, ff. 175b-176a.

بر خاک نهادیم کفتم اللهم انما علم ان القدره لك لا يمكن
 الضرو النفع الا انت اللهم انما السجادة انما طرت علينا كانت فتمت له في سبطه في كل من
 فاصرف عنا شره وحوكك فوكلنا بالجلال والقوة كنت سيارا من تصنع كرم ودراري فودوم
 برحمتك نهادم ما اكرهت كان من في ما ندمه وراي كفت كبري و جمل غدا بنا ذوق كره
 ما زوي من كبريت ما رتو انم خويستين را كره من صديديا بود جوي خويستين ان برا رتو
 نزال شده بود و برش ترك ترك كرم كرمي را بر بر سر كرمي ما هلك مي شد هاست
 و چهار پا ي ايشان چهار بر سر بودم كرم كرمي و در ايشان زخم كرم كرمي غدا با سداوي
 و امر ازشان خلق بسا تار كرم شده و انك ازشان بخت روز دگر در كرم كرم كرم كرم
 نيمت سيارا نيم و الحمد لله على السلا و منها الواد امي عظيم انه در شرفي او ان دوم
 مخصوص اندر نيمه و كفا و عقل و ايب صايت صناعت و قيق و منها في احوال التناخ
و البصاري پشيزن ايشان اين تناخ اند و بعضي ازشان تحريف باشند بوجود ما
 ليكن نكرت سيارا و اقوال ايشان ديانت مختلف و بعضي ازشان بت پرت باشند
 ايشان را ملكي بود بر كرمي نام و او حكيم كبري ملكي دانا بود و پيش ايشان ما مي مقدم و بر ايمد
 اولاد او سيند و حكمت او پستنا ط كرده و او انراي حيوان ها ز نيمه در و بر ايمد كرم
 حيوان نوزند و پيش بر جنت حكيم بود نيمه كرمي كرم ما نظر كنيم تا از با هم و از با ايدم و كرم
 رفتن و بر سر اعدايم و منها كرم ايشان كه پيش از ما بودند از نيمه خبر در نيمه نيمه نام
 در نيمه و منها كرم كرم خلق بر سر حكمت خالق اطلاق يا بر ان نفع بود در حكمت و نفع
 حاصل شود و منها كرم اول هم از نيمه امرو است كه ما نفع خود ما نيمه كرم كرم ما نيمه كرم
 از نيمه ان موزه حاضر ان هم از نيمه نفع نايبت و منها كرم كرمي او نفس خود را نيمه
 بيج نماند و منها كرم كرم نيمه نيمه و اوجب شد بعلم متصل شدن و ازشان كرم كرم

كرم كرم

و منها كرم كرم و اوجب بره دانست كه انحصيل سباب سعادات نفس خود غافل
 نشونميد يا در حقا ي كه بقا انجا جمع بويده باش و خروج از انجا واجب و منها كرم كرم
 شما حكيو بدين مقام مضطر ايديم و انجا محترم بوديم و از انجا سرون خويستين نيمه
 و اقوال نيمه در ديانا ت مختلف و بعضي ازشان كويند كرمي خانه بلماست و اجرت خانه
 مكرم با نجا بر سر سعادت يا خت اكر خود را بلاك كنند با نواع قتل و غرق تا از نيمه نيمه
 يا نيمه و سعادت اخيرت بوندند و انه اعلم **الظرفه عيا و النار من البصاري** كرمي
 ازشان نيمه خود را بلاك كنند بدر سر ايد و نيمه و پستوي خواهد كرم
 بر چهار پا ي ايشان نيمه و در ميان شهر كرمه اند با طبول و نوات و نيمه و پستوي خواهد كرم



Illustrated Persian translation of al-Qazwīnī's 'Ağā'ib al-Makhlūqāt. MS Leiden Or. 8907, ff. 176b-177a.

باید و کرد و او اهل قرابت او باشد و بر سپه او کلیلی از زمین بود و دماغ خود را چاره
 بر بریده بود و بگرفت و سپهر و س در آنجا نهاد و دماغ او سوزد و او ورق قبول نماید و چون
 از کرد ما را بر آورد باشد آتش عظیم افروخته باشد خجری بدست گیرد و در آن آتش خود
 بدان جبهه ملاک کند و چون یکی از ایشان مدتی مدینه خدمت صتم کرده بود باقی سال از پیش
 بظمان ملطع کنند و از برای هر کشتی قید سازد از بند قطران آلوده که کشت در آن قطران
 و در پیش صتم نشیند تا آنکه کمال شود **باب بیست و نهم در نصاری شروع کنند** و در آن
 و قمار بازند تا آنکه جمل مال برود در قمار ختنه جوئال مانند در بدن شروع کنند و چون
 و چون آگشت بریده باشد بنشیند و از بهر آگشت شروع کند **الطریق و ستم النصاری**
 شخصی حکایت کند که مرا ستم کرده بتمتی و بسیار نزد خدا کینه بودم آنگاه گفت یا ای
 سوگند جوین ایستم که چه میگویند بر علی ما و رند و آید در آنجا کجوشانند آنکه بصلی در کجا
 اندیشند گفته دست درین بر جل بر بصل پیرون آورم از غایت خجوشستی دست بر
 آن پیرون آوردم چون آن بدیدند دست از من برداشتند و عذر بسیار بگویند **فی عادت**
الاحرار آن جناب بود که تاجها را او قافت و اموال بسیار بود زیارت کند که آن
 بت را زیارت کنند و در روز همان بت باشند و تاج را کینان باشند و تاج بر او
 که زمان هر مرد و خود را بر تاجها و تفت کنند تا ایشان از او فی صتم نهند و ایشان
 ملک قبول هر بت شفاعت باشد از بهر اهل صا **باب فی احوال ترویج بعضی از اهل هند**
 حکایت کردند بعضی از اهل کجا که بشهری رسیدم بیلا دستخان طلب کردم و آنجا فرود
 صا جفا ز رانی بود برابر ما با او محاسبت میکرد ما میخندیدیم و گفت پیش از این صتم بود
 که از آن اول را دیدم گفتم مردی دی روز آنجا بود گفت او را در صتم گفتم بازن توی
 شوهر است همچو این زن مرد و است که روز او بصلی رود و من آنجا با شتم پیشین و روز



او نیز با او موافقت کند و چون آتش در وی گیرد و مضطرب شود در حال او از صفت
 پرسیدن کینه و کوب چهره اگر جواب گوید صحیح بود و منهای عادتیم و عادت ایشان

باید و کرد و او اهل قرابت او باشد و بر سپه او کلیلی از زمین بود و دماغ خود را چاره
 بر بریده بود و بگرفت و سپهر و س در آنجا نهاد و دماغ او سوزد و او ورق قبول نماید و چون
 از کرد ما را بر آورد باشد آتش عظیم افروخته باشد خجری بدست گیرد و در آن آتش خود
 بدان جبهه ملاک کند و چون یکی از ایشان مدتی مدینه خدمت صتم کرده بود باقی سال از پیش
 بظمان ملطع کنند و از برای هر کشتی قید سازد از بند قطران آلوده که کشت در آن قطران
 و در پیش صتم نشیند تا آنکه کمال شود **باب بیست و نهم در نصاری شروع کنند** و در آن
 و قمار بازند تا آنکه جمل مال برود در قمار ختنه جوئال مانند در بدن شروع کنند و چون
 و چون آگشت بریده باشد بنشیند و از بهر آگشت شروع کند **الطریق و ستم النصاری**
 شخصی حکایت کند که مرا ستم کرده بتمتی و بسیار نزد خدا کینه بودم آنگاه گفت یا ای
 سوگند جوین ایستم که چه میگویند بر علی ما و رند و آید در آنجا کجوشانند آنکه بصلی در کجا
 اندیشند گفته دست درین بر جل بر بصل پیرون آورم از غایت خجوشستی دست بر
 آن پیرون آوردم چون آن بدیدند دست از من برداشتند و عذر بسیار بگویند **فی عادت**
الاحرار آن جناب بود که تاجها را او قافت و اموال بسیار بود زیارت کند که آن
 بت را زیارت کنند و در روز همان بت باشند و تاج را کینان باشند و تاج بر او
 که زمان هر مرد و خود را بر تاجها و تفت کنند تا ایشان از او فی صتم نهند و ایشان
 ملک قبول هر بت شفاعت باشد از بهر اهل صا **باب فی احوال ترویج بعضی از اهل هند**
 حکایت کردند بعضی از اهل کجا که بشهری رسیدم بیلا دستخان طلب کردم و آنجا فرود
 صا جفا ز رانی بود برابر ما با او محاسبت میکرد ما میخندیدیم و گفت پیش از این صتم بود
 که از آن اول را دیدم گفتم مردی دی روز آنجا بود گفت او را در صتم گفتم بازن توی
 شوهر است همچو این زن مرد و است که روز او بصلی رود و من آنجا با شتم پیشین و روز

Illustrated Persian translation of al-Qazwīnī's 'Ağā'ib al-Makhlūqāt. MS Leiden Or. 8907, ff. 177b-178a.



Illustrated Persian translation of al-Qazwīnī's 'Ağā'ib al-Makhlūqāt. End of the text, with colophon. MS Leiden Or. 8907, ff. 255b-256a.